

## بهاییان ، روزنامه کیهان و ماجرای قتل در ابرقو

دشمنی ارگان کیهان با جامعه بهایی ، امری نیست که از چشم مردمانی که با موضوع دین و آیین بهایی آشنایی دارند ، پنهان باشد. زمانی که موضوع و مبنای امری ، دشمنی باشد ، واضح است که پای استدلال و منطق لنگ می زند. به اتکای بر این حال است ، کیهان که بهاییان را دشمن خود می شمارد ، روزهایی بر اساس خاطرات مجعول دالگورکی مقالات منتشر می سازد و روزهای دیگر پرونده ای کهنه را مجدداً باز نموده و می گوید که بهاییان یزد در قتل چند تن از اهالی ابرقو نقش داشته اند.

این که بهاییان واقعا در آن واقعه اسفناک نقش داشته اند و یا نه ، موضوع سخن آتی من است ، اما نکته ای که شاید از چشم برخی مخفی بماند این است که در سال 1328 ، قتلی در یکی از دهات ابرقو رخ داد ، گروهی متهم بودند ، بازداشت شدند و زندانی گردیدند و ماجرا تمام شد و رفت. حتی اگر کسی از بهاییان در این امر دخیل بود ، به سائقه مجازات های اسلامی ، مجازاتش را کشید و اینک زنده کردن یک پرونده مرده ، و باز نمودن باب جدیدی از تهمت و افترا ، نه نسبت به اشخاص بهایی ، که به جامعه بهایی ، کاری دور از منطق و خردورزی است. پر واضح است که موضوع از سر دشمنی برخاسته و کوششی است در بایکوت ساختن جامعه ای به نام بهایی که در ایران هیچ گونه قدرت اجرایی نیز ندارد. برای چنین حالتی آیا چه حربه ای بهتر از تهمت و افترا می تواند کارساز باشد؟!

جامعه بهایی با این روش آشناست. از همان آغازین سالهای ظهور آیین های بابی و بهایی ، از مهم ترین حربه هایی که دشمنان قسم خورده این دو آیین از آن بهره برده اند ، دادن نسبت های دروغ و ناشایست به این دو آیین و یا پیروان آنهاست. بهاییان در پی تهمت زدن به کسی نیستند که اگر این گونه بود ، تفاوتی با مخالفان خود نمی داشتند. روش بهاییان ، استدلال منطقی و برخورد صحیح و درست با روایاتی است که در دست است. این روایات را تا آن جا که اسناد موجود اجازه بررسی می دهند ، من در اختیار خواننده می گذارم تا خود به عقل خود رجوع کند و بفهمد که "دادستان" شهر یزد ، در زمان حادثه مزبور چه مقدار از عدل و داد بو برده و چه جایگاهی را اشغال نموده بود. جایگاهی که به اعتقاد شیعیان و بهاییان ، در تمام قرن های متوالی حکومت های اسلامی ، تنها یک شخص عادل بر خود دیده است و آن شخص کسی جز حضرت امیرالمؤمنین نیست. تطابق روش دادستان یزد ، با آن چه که علی علیه السلام انجام می داد ، خود شاهد راستین و گواه آستین است که مخالفان آیین بهایی چه مقدار ، حتی به اعتقاد خود پایبند بوده اند و جای این سؤال همیشه باقی است که کسی که به اعتقاد خود پایبندی ندارد ، چگونه می تواند انصاف و منطق را در باره دیگران نمایش بدهد؟!

موضوع ماجرای خونین ابرقو از این قرار بود که در شب 13 دی ماه 1328 ، شش تن از اعضای یک خانواده در یکی از مزارع اطراف ابرقو به قتل رسیدند. دادستان یزد به محل رفت و شرحی نوشت و پس از تحقیقاتش کیفرخواستی حجیم تنظیم کرد که سراسر علیه بهاییان بود و فی الواقع می توان آن کیفرخواست را به منزله اَدعائمه ای علیه جامعه بهایی تلقی نمود. در آن زمان دادستان یزد شخصی بود به نام سید محمد جلالی و متنی که اینک در روزنامه کیهان در حال انتشار است ، متن همان کیفرخواست دادستان یزد است. بر اهل دانش پوشیده نیست که متن کیفرخواست ، از لحاظ حقوقی هیچ دلیلی ندارد که مطابق با واقع امر باشد. کیفرخواست استناداتی است که دادستان برای محکوم کردن متهم به کار می برد و از آن جا که متهم در متن آن کیفرخواست ، نه اشخاص ، بلکه جامعه بهایی بود ، چنان آن متن را تنظیم نمودند ، تو گویی که دهها بهایی ماهها نقشه کشیده اند تا یک پیرزن و فرزندانش نوجوان و خردسالش را قتل عام کنند. دلیل آن قتل عام به اعتقاد آقای محمد جلالی ، فحاشی های مقتوله علیه بهاییان بوده است!

اولین سؤال این است که در برابر آن دادستان هتاک ، آیا وکیل مدافعی هم بود که از بهاییان حمایت کند؟ و اصلا چه کسی می توانست در برابر هجوم تهمت ها و ناسزاهایی که به راحتی به بهاییان نسبت می دادند ، از ایشان دفاع کند؟ عبرت انگیز آن که متن کیفرخواست محمد جلالی ، قبل از اتمام محاکمات و اعلام نتیجه دادگاه ، در شماره های 24 و 25 روزنامه ملی اتحاد ایران یزد ، به مدیریت آقای علی جناب زاده ، منتشر گشت و سپس به صورت مستقل در چاپخانه گلپهار و به قیمت دو ریال نیز چاپ شد. نسخه ای که من در دست دارم ، همان است که در چاپخانه گلپهار انتشار یافت. همان صفحه نخست کیفرخواست ، واجد یک دروغ بزرگ و یک امر متناقض چشمگیری است. این دروغ و تناقض را می آورم و از دیگر مواد کیفرخواست صرف نظر می کنم که همین صفحه اول حاکی است که آقای جلالی چه در سر داشت و مابقی متنش به چه حد مستدل و منطقی است:

" صغرای مقتوله به بهایی ها فحاشی [نموده] و به طوری در این قسمت متعصب بوده که در مساجد و مجامع عمومی که و غاظ مشغول و عظ بودند ، در پای منبر با صدای بلند فریاد می کرده که عباس افندی و سران بهایی ها را لعن کنید و نیز چون در همسایگی او محمد شیروانی سکونت داشته و مشارالیه یکی از بهایی های متعصب بوده که بنا به اظهار عیالش قرآن را پاره کرده و در آتش سوزانیده و صغرای مقتوله هم که می دانسته محمد بهایی است ، تجاهل کرده شب و روز به سران بهایی ها لعن و ناسزا می گفته و به طوری که آقای بازپرس در قرار مرقوم فرموده اند ، محمد فوق العاده از این جریانات رنج می برده و چون محل ابرقوه محلی است که محمد آزادی عمل نداشته و نمی توانسته رسماً خود را بهایی معرفی کند ، کینه صغرا و بچه های او را در دل محمد و عباسعلی پورمهدی ، مهاجر اعزامی از طرف محفل بهایی های یزد و اعضای محفل مزبور جایگزین گردیده و [...]"

وقتی روزنامه کیهان تمام آن کیفرخواست را منتشر کند ، خواننده خود خواهد دید که متهمین اصلی پرونده ( محمد شیروانی ، پسرش ، احمد نکویی و محمد حسین نکویی ) در بازجویی ها گفته اند که مسلمان اند ؛ اما دادستان یزد که می خواهد بهایی ستیزی کند و اینک شاید بهانه خوبی به دست آورده ، آسمان و ریسمان را به هم می بافت که بگوید آنان بهایی بوده اند. دلیل های او برای نشان دادن دخالت بهاییان در آن فاجعه اسفناک ، خواندنی است و یقیناً به کار اصحاب قانون و قضا بسیار می آید!

همه می دانند که بهاییان ، کتاب قرآن را مقدس می شمارند و نه تنها آن را نمی سوزانند که کوچکترین بی حرمتی نیز نسبت به آن روا نمی دارند و آن کتاب کریم را همانند کتب دینی خود ، احترام می گذارند و در منزل تمام بهاییان در ایران ، قرآن در کنار کتب دینی آیین بهایی قرار دارد. داعیه قرآن سوزاندن بهاییان ، داعیه ای هجو و بی معنی است که تنها برای تحریک احساسات قوم مسلمان به کار گرفته شده است ، همانند دروغ های دیگر که به بهاییان نسبت می دهند. اما تناقض در این متن آن است که شیروانی مزبور اگر آزادی عمل نداشت که حتی به لفظ بگوید بهایی است ، چگونه جرأت نمود که قرآن را بسوزاند؟ آیا زنش مسلمان بود یا بهایی؟ اگر همسر شیروانی مزبور مسلمان بود ، چگونه شیروانی در مقابل زنش به آتش زدن قرآن پرداخت و اگر همسر بهایی بود ، چگونه آن زن علیه شوهر توانست شهادت بدهد که خودش هم شریک جرم بود و متهم می گشت؟!

وقتی مبنای یک کیفرخواست چنین هجو و بی معنی است ، می توان تمام آن متن را به باد انتقاد گرفت و لایه های دروغ پردازی و استدلالات بیمارگونه آن را بیرون کشید. من این کار را به عهده خوانندگان آن متن می گذارم و می پردازم به حرف هایی که گفتنی تر است.

اولین گزارشی که من از این واقعه در اختیار دارم ، مربوط است به صبح روز دوم پس از همان شبی که واقعه قتل اتفاق افتاد. رونوشتی از صورت مجلسی است که بازپرس شعبه 2 دادرسی یزد به نام صادقی ؛ فرمانده ژاندارمری یزد به نام سرگرد پور اسحق ؛ فرمانده گروهان نگهبانی ، فرمانده دسته ابرقو و دهدار ابرقو آن را امضا نموده و به استانداری ارسال نموده اند و استانداری نیز آن گزارش را به وزارت کشور فرستاده است. در این صورت مجلس ، اوضاع دلخراش و حالت اجساد به تفصیل نوشته شده و نکته ای که در آن گزارش به چشم می آید ، این است که اثاثیه یکی از اطاق ها ظاهراً دزدیده شده چه که "درب اطاق سمت چپ ایوان غربی شکسته" بوده است. اما دومین گزارش موجود ، مربوط است به گزارشی که دادستان یزد که همان جلالی سابق الذکر است ، به وزارت دادگستری ارائه نموده. آن را با هم بخوانیم:

" [آرم شیر و خورشید] ؛ وزارت دادگستری ؛ اداره دادگستری شهرستان یزد ؛ به تاریخ: 1328/11/12 ؛ شماره 8363

وزارت دادگستری

پاسخ مرقومه تلگرافی شماره 44399 - 28/11/6

خاطر مبارک را مستحضر می دارد به طوری که از فرمانداری گزارش داده شده ، در دو کیلومتری ابرقو و 242 کیلومتری یزد ، در رباطی که بیش از چهار خانواده در آن جا سکونت نداشته ، شبانه چند نفر به خانه پیره زنی که شوهر او فوت کرده و سرپرست نداشته و با پنج نفر طفل صغیر خود در خانه خود زندگی می کرده ، وارد و هر شش نفر را با بیل و تیشه و سنگ به طرز فوق العاده فجیعی به قتل رسانیده و

مختصر اثاثیه و جهیزیه دختر 14 ساله او را که نامزد علی نامی بوده ، به سرقت می برند.

صبح مأمورین ژاندارمری از جریان مستحضر ، چون مأمور قضایی در محل نبوده ، مراتب را به دادگستری اطلاع دادند. دادگستری فوراً به تعقیب قضیه اقدام و چون تمام ساکنین خانه را کشته و کسی نبوده که تعقیب قضیه را نماید ، آن چه دادگستری برای کشف جرم لازم بوده انجام دهد ، انجام و با این که هیچ گونه آثاری متهمین از خود باقی نگذاشته و کشف قضیه بی نهایت مشکل شده بود ، در نتیجه فعالیت مأمورین دادگستری و مخصوصاً نظارت کاملی که در انجام تحقیقات و بازرسی های لازم شخصاً به عمل آورده و 17 روز در محل شب و روز مشغول انجام وظیفه بودم ، حقایق روشن و بالاخره طبق تحقیقاتی که تا این تاریخ به عمل آمده ، معلوم گردید که محمد شیروانی و پسر او ، در نتیجه اختلاف مذهبی که بین پیره زن و محمد موجود بوده ، در نتیجه تحریک بهایی های اسفندآباد ، با شرکت سه نفر اسفندآبادی با تهیه مقدمات و پس از جمع شدن در منزل محمد از دیوار خانه بالا رفته و در خانه را باز کرده و در موقعی که هر شش نفر که طفل بزرگ او 15 ساله و طفل کوچکش پنج ساله بوده و در رختخواب استراحت کرده و بی خبر بوده اند چه پیش آمد شومی آنها را احاطه کرده ، مورد حمله محمد و پسرش و سه نفر رفقای او واقع و هر شش نفر را به طرز فجیعی که بی نظیر بوده ، به قتل رسانیده و طفل پنج ساله او را بعد از زدن ضربات مهلک به سر او ، او را به توی ظرف آرد انداخته و اثاثیه قابل توجه موجود در منزل او را به سرقت می برند و چون انتشار این خبر ، وحشت و نگرانی زیادی بین مردم تولید کرده و اخباری از ابرقو می رسید که ممکن بود پیش آمدهای سوئی در محل بنماید ، موقعی که متهمین از قرار بازداشت شکایت کردند ، آقای رییس دادگستری نیز به محل آمده و از نزدیک با اهالی تماس گرفته و آنها را به فعالیت مأمورین دادگستری و مقامات صلاحیت دار امیدوار و از مردم خواستند آن چه دارند ، در اختیار مأمورین دادگستری بگذارند که قضیه هر چه زودتر کشف و متهمین به مراجع صلاحیت دار تسلیم گردند و مخصوصاً اقدام آقای رییس دادگستری در ابرقو و در یزد از نظر اطمینان و اعتمادی که مردم به شخص ایشان دارند ، حسن اثر بخشیده و مردم را از مراقبت های شایان توجهی که شده است ، راضی هستند.

دادستان شهرستان یزد - محمد جلالی - محل مهر و امضا - رونوشت مطابق با اصل است"

در کیفرخواست دادستان که چند ماه پس از این گزارش تدوین شده آمده است که آن سه نفر اسفندآبادی هنوز شناخته نشده اند و پرونده برای آنان مفتوح است!! پس مشخص می شود که 17 روزی که آقای جلالی در ابرقو می چرخید تا حقیقت را به دست آورد ، تنها به دنبال این بود که به نحوی پای بهاییان را به میان بکشد و کوشش او بر این استوار بود تا تهمتی را روانه جامعه بهایی سازد. اگر این گونه نبود ، به چه علت کسی که سر و کارش با قانون و ادله و براهین بود ، به سادگی از سه نفر اسفندآبادی بی نشانه ، به عنوان قطع و یقین نام برده است؟! در این گزارش ، همانند نخستین گزارشی که بدان اشاره نمودم ، ذکر دزدیده شدن جهیزیه دختر این خانواده نگون بخت ، نیز تکرار شده و این شبهه به وجود می آید که دلیل قتل ، دزدی و یا اختلافات خانوادگی و قومی بوده است و نه مذهبی.

نکته مهم تر آن که اعتراض مردم ابرقو نسبت به تحقیقات پرونده بسیار شک برانگیز و درخور توجه است. آیا مردم جمع شدند و اعتراض کردند که چرا بهایی ها را گرفته اند و به همین دلیل رییس دادگستری آنان را مطمئن ساخت که مأمورین صلاحیت دارند؟! یا آن که مردم به دستگیری همکیشان خود با وجود بحث بهاییان در آن میان ، اعتراض کردند و چنان اطمینان دادنی از جانب مسئولین صورت گرفته است؟ پر واضح است که اگر متهمان پرونده واقعا بهایی بودند ، نه هیاهویی برای پیگرد پرونده به وجود می آمد و نه کسی زندانی می شد تا بازپرسی شود. در همان جا ، تمامی بهاییان ابرقو و اسفندآباد را به خاک و خون می کشیدند و اثری از آثار بهاییان یزد بر جای نمی گذاشتند که یزدی ها کارنامه بسیار درخشانی در قتل عام بهاییان دارند.

اصلاً همین که پرونده این کشتار تا سال بعد در دادگاه ها می چرخید ، خود دلیل واضحی است که استنادات آقای جلالی به عنوان کیفرخواست ، مستند به شواهد عقلی و عینی نبود و گر نه چگونه ممکن است در مملکتی که قوانین اسلامی را مجری می دارند ، این گونه نسبت به بهایی ها رفتار کنند ، آن هم به دلیل کشتن مسلمین بر سر مسایل

مذهبی؟ شاید برخی بگویند که بهاییان حمایت می شدند! چه شبهه به جایی؛ جواب دادن به این شبهه بسیار ساده و البته لازم است.

در دی ماه 1329، یعنی یک سال پس از وقوع حادثه ابرقو، وزارت کشور به شماره 37262 و به تاریخ 1329/10/16 به نخست وزیر نامه ای نگاشت و از قول شهربانی یزد در باره بدبینی اهالی نسبت به 14 بهایی متهم، در موضوع پرونده ابرقو، سخنانی نوشت. نخست وزیر (علی رزم آرا) آن مقدار طرفدار بهایی ها بود! که در پای آن گزارش محرمانه، نوشت:

#### " اداره انتظامات "

به نظر این جانب نام مذهبی که رسمیت ندارد، در گزارش ها و نامه ها بر خلاف مصالح کشور شاهنشاهی است. البته اختلافات را بایستی به نام همان اشخاص ذکر کرد، بدون این که ذکری از یک رویه غیر رسمی و غیر قانونی بشود [...]"

من شاید بیش از 10 مورد از اظهارات و نوشته های نخست وزیران و یا وزیران دوران پهلوی دیده ام که مخاطبان را متذکر داشته اند که به چه دلیل لفظ بهایی را در نامه هایشان به کار برده اند، در حالی که بهاییان غیر قانونی اند و رسمیتی ندارند. آنان که ادعا می کنند حکومت پهلوی و بهاییان بده بستان داشتند، بیایند و جواب بگویند که این جملات را چگونه می توان تفسیر کرد. در همین داستان ابرقو، از این جالب تر، دستوری است که از وزارت کشور در تاریخ 29/12/22 به فرمانداری یزد داده شده و ببینیم که توصیه نخست وزیر به چه نحوی در آن نامه مراعات گردیده است:

#### " فرمانداری یزد "

بر طبق اطلاع واصله از ژاندارمری کل کشور، در تاریخ 29/12/12 اکبر رضائی که مشغول حفر چاه در یزد بوده، در اثر واریز خاک چاه، فوت و مسلمانان مدعی هستند که اشخاص غیر مسلمان [منشی در این جا ابتدا لغت بهایی را نوشته و سپس آن را خط زده اند و نوشته اند: غیر مسلمان] نام برده را مقتول نموده و جنازه اش را هنوز دفن ننموده اند و هم چنین در مورخه 29/12/13 یک نفر دیگر به نام محمد حیدری اهل خودآباد حوزه تفت که مسلمان و عیال و اولادش غیر مسلمان [باز لغت بهایی را خط زده اند] بوده اند، در تفت فوت نموده است و مسلمان ها معتقدند که به قتل رسیده است [ابتدا نوشته: بهایی ها او را به قتل رسانده اند] و بر غیر مسلمان ها [لغت بهایی را در متن اصلی خط زده اند] شورش و درب و پنجره منازل آنها [اول نوشته بهاییان و بعد خط زده اند] را خراب نموده اند. قدغن فرمایید از نتیجه اقدامی که در جلوگیری از ..... [یک لغت ناخوانا] معمول گردیده و هم چنین تعقیب مرتکبین هر چه زودتر وزارت کشور را مستحضر سازند. به جای وزیر کشور، [امضا]"

به عبارت دیگر در زمستان 1329 که دو مسلمان دیگر که نسبتی شغلی و یا خویشاوندی با بهاییان داشتند، می میرند و چون هنوز تکلیف پرونده قتل ابرقو معین نگشته است، مردم مسلمان هیجان می کنند و در صدد آزار بهاییان بر می آیند! این خود دلیل کافی و شافی است که بهاییان هیچ ارتباطی با ماجرای ابرقو نداشتند. چگونه است که یک مسلمانی که مقتی است و ظاهرا برای یک بهایی مشغول چاه کنند است و در اثر ریزش چاه فوت می کند؛ مسلمین بریزند و منازل دیگر بهاییان را ویران کنند، اما در ابرقو بهاییان به راحتی یک خانواده را قتل عام نمایند و یک سال پس از ماجرا هنوز تکلیفشان معلوم نشده نباشد!

سخن خود را با گزارش آقای جهانسوز، فرماندار یزد، که در اوایل سال 1330 نوشت و در آن چند بار اصرار و ابرام به مجازات نمودن مسببین قتل نمود، به پایان می برم و ذکر تمام اسناد و ثبت شده ها را به جای خود وا می گذارم. امید دارم که خواننده این نوشتار، با توجه به همین چند نمونه سند ذکر شده در این پرونده، توانسته باشد به اصل مطلب پی ببرد. همین که هیچ بهایی به دلیل آن کشتار فجیع، به اعدام محکوم نشد، دلیل دیگری است که بهاییان در آن ماجرا نقش نداشتند و روزنامه کیهان بنا به دشمنی ذاتی که با بهاییان و جامعه بهایی دارد، اکنون که بنیادگرایان بر تخت قدرت نشسته اند، شاید داستان های بی اصل قدیم را زنده می کند تا وسایل بهایی کشی فراهم نماید. اگر این تصور درست باشد، در این صورت باید بگویم: آقایان کیهانی، همان قدر که قاجاریان از بایکوت و قتل عام بهاییان صرفه بردند و به همان قدر که پهلوی ها از پیشرفت بهاییان جلوگیری کردند و علی رغم آن چه که

رفقای شما جلوه داده اند ، حتی از بردن لفظ بهایی در نامه های اداری ممانعت نمودند ، شما را هم نصیب خواهد بود که در مقابل بهاییان قد علم کنید و به قتل عام آنان یا خراب کردن وجهه و حیثیتشان بپردازید. العاقل تکفیه الاشارة:

" [آرم شیر و خورشید] ؛ فرمانداری یزد ؛ تاریخ: 1330/1/8 ؛ شماره: 192 ؛  
محرمانه - مستقیم

جناب آقای دکتر افخم حکمت ، کفیل محترم وزارت کشور  
در بهمن ماه 1328 قتل فجیعی در ابرقوه واقع ، که یک نفر زن و پنج نفر اولاد او را  
از بزرگ و کوچک به بدترین وضعی به قتل رسانیدند و در تمام کشور و جراید  
پایتخت و شهرستان ها شرح این قضیه منتشر و منعکس گردید و با این که کرارا  
تقاضای تسریع در محاکمه و مجازات قاتل و مسببین امر شده ، مع هذا اینک که  
چهارده ماه از قتل مزبور می گذرد و هنوز تکلیف متهمین به قتل که به قرار اطلاع  
مذهب غیر رسمی دارند ، معلوم نشده و حکم قطعی نسبت به این پرونده و متهمین  
صادر نگردیده و همین طور پرونده امر از یزد به کرمان و از کرمان به تهران در  
جریان و اهالی با کمال بی صبری در انتظار مجازات قاتل می باشند. این بطوء جریان  
رسیدگی و عدم تعیین مجازات قاتل ، حس انزجار و عصبانیت فوق العاده در اهالی  
این شهرستان ایجاد نموده و وقایع نامطلوبی که اخیرا در شهر تفت اتفاق افتاده و  
مشاجراتی که به عنوان اشخاصی که مذهب غیر رسمی دارند ، پیش آمده و اقداماتی  
که بعض اشخاص ماجراجو به عمل می آورند و جریان آن ضمن شماره های 11538  
- 29/12/21 و 11606 - 29/12/23 گزارش شده است ، نتیجه عصبانیتی است که  
بر اثر پیش آمد ابرقوه و به مجازات نرسیدن مسببین و قاتلین در مردم ایجاد شده و بیم  
آن می رود که چنان چه توجه عاجلی به این موضوع نشود و در امر رسیدگی و خاتمه  
دادن به قضیه قتل ابرقوه تسریع به عمل نیاورند و قاتل را به مجازات نرسانند ، باز هم  
وقایع غیر منتظره ای رخ خواهد داد. تمنا دارم دستور فرمایند اقدام لازم به عمل آورند  
که در مجازات مسببین و قاتلین قتل ابرقوه ، تسریع شود تا از عصبانیت و تأثر فوق  
العاده مردم کاسته شود.

فرماندار یزد - جهانسوز ، [امضا]"